

این اثر قبلاً توسط انتشارات هجرت به چاپ رسیده بود و با
أخذ مجوز از مسئولین محترم این انتشارات با حروف چینی
و ویرایش جدید توسط انتشارات لیلة القدر به چاپ رسیده

ناشر

غدير

فیبا

فهرست‌نوسی پیش از چاپ

غدیر

علی صفایی حایری (عین صاد)

انتشارات لیلۃ القدر ۰۲۵۱ ۷۷۱۲۳۲۸

تاریخ نشر: بهار ۸۱

نوبت چاپ: اول

حروفچینی جدید: لیلۃ القدر

چاپ: سرور

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۵۰ تومان

شابک: ۹۶۴ ۹۳۰۹۸ ۸ ۸

مرکز پخش: قم، انتشارات هجرت، تلفن ۷۷۴۲۴۵۹

(حق چاپ مخصوص ناشر است)

فهرست

غدیر ۹

ولایت چیست؟ ۱۱

زیربنای ولایت ۱۷

ضرورت ولایت ۲۳

هدف ولایت ۲۵

گام‌های رسول ۲۷

الف نص ۲۷

ب زمینه سازی ۲۸

ج نوشته و کتاب ۲۹

د نشانه‌ها و علامت‌ها ۲۹

روز غدیر، روز نور، روز سرور، روز سرشاری و اكمال، روز باروری و اتمام، روز رهبری و ولایت است.

- اقبال سیدین طاووس، ص ۶۲، خطبه‌ی امام امیرالمؤمنین (ع).

و غدیر، خود پرکھی نور و عشق است، دریای شور و جوشش، آن هم در کویر کور و ریگزار مرگ.

و غدیری، تشنه‌ی مشتاقی است، که سال‌ها در کویر گردیده و ریگزارها را به صدا در آورده و مرگ را در کوله بار خود بسته تا به زندگی برسد و به زندگی برساند.

و غدیری، مهاجر تنهایی است که بالاتر از رفاه می‌خواهد و بیشتر از آزادی و عدالت.

در این روز، و در این غدیر گسترده، این مهاجر تشنه می‌تواند سیراب شود و این بالاتر و بیشترها را بدست بیاورد؛

غدير

صفحه ۸

از دست پیامبر ۹
و با جام ولای علی ۷.

غدیر

داستان غدیر و تاریخ غدیر، از عظمت غدیر و ضرورت ولایت و ریشه‌ای بودن این مسأله خبر می‌دهد.

رسول در آن هنگام و در زیر آن آفتاب سوزان، آن همه جمعیت را برای چه ننگه می‌دارد و چه پیامی برای آنها دارد؟

باید این پیام اساسی‌ترین پیام او باشد و بزرگترین ستون دین او، چون او برای هیچ يك از پایه‌های دین خود، این گونه دعوت نکرد و این گونه مردم را گرد نیاورد.

- بُيِّئَ الْإِسْلَامَ عَلَيَّ خَمْسًا: عَلَيَّ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْوَلَايَةُ لِمَنْ نَادَى بِشَيْءٍ كَمَا نَادَى بِالْوَلَايَةِ. وسائل الشیعة، ج ۱، باب اول روایة ۱.

باید این مسأله را تحلیل کرد و توضیح داد که:

۱ ولایت چیست؟

۲ چه زیربناها و پایه‌هایی دارد؟

۳ و چه ضرورتی؟

۴ هدف این ولایت و رهبری چیست؟

۵ رسول برای این ولایت و رهبری چه گام‌هایی برداشته؟

باشد در این تحلیل، عمق پیام رسول، که شیعه را بپاداشت و تاریخ او را به خون کشید، لمس شود و احساس شود تا آنها که در راهند، بیشتر بتازند و آنها که سنگ راهند، به خود آیند، مباد که نردبان دزد باشند و صندوق نسوز استعمار، که مؤمن کودن، صندوق نسوز کافر زرنگ است.

۱

ولایت چیست؟

این ولایت، بالاتر از محبت و دوستی و عشق است؛ که عشق علی در دل دشمنان او هم خانه داشت. آنها که شکوه و وقار کوه و زیبایی دشت و عظمت کویر و دریا و جلوه‌ی طلوع و غروب، اسیرشان می‌کند و چشمشان را می‌گیرد و دلشان را به بند می‌کشد، چگونه می‌شود شکوه و عظمت آن روح بزرگتر از کوه، زیبایی و گستردگی آن قلب وسیع‌تر از هستی و عظمت و ناپیدایی آن سینه‌ی ناپیداتر از کویر و عمیق‌تر از دریا و جلوه‌ی آن طلوع بی‌غروب، چشم و دل و عشق و احساسشان را پر نکند.

هر کس با هر مشربی و عقیده‌ای، می‌تواند دوستدار علی باشد.

در علی، علم و عشق،

تدبیر و شمشیر،

حریت و عبودیت،

نجوای دل و آتش سخن،

زمزمه‌ی شب و فریاد روز،

قدرت و عزت و تواضع و ذلت،

- أنلة علي المؤمنين أعره علي الكافرين. مانده، ۵۴.

نرمش و آشنایی و خشونت و پایداری، در علی این همه هست و این همه بخاطر حق

است و برای اوست و این است که همه‌ی او دوست داشتتی است و حتی دشمنش در

دل شیفته‌ی اوست و مخالفش در پنهان شیدای او.

ولایت علی، نه علی را دوست داشتن که فقط علی را دوست داشتن است.

- ... لا أتبعي بك بدلاً ولا أتخذ من ذنوبك وليةً مفاتيح الجنان، زیارت امام زمان (عج).

ولایت علی، علی را سرپرست گرفتن و از هواها و حرف‌ها و جلوه‌ها بریدن است.

و این ولایت، ادامه‌ی ولایت حق است و دنباله‌ی توحید، آن - کلمة لا اله الا الله حصني و

ولایت علی بن ابیطالب حصني، این هر دو، حصن و پاسدار انسان هستند و جلوگیری از ضایع شدن‌ها و از

دست رفتن‌ها. ولایت ادامه‌ی توحید است و خود توحید.

هم توحیدی در سه بعد؛ در درون و در هستی و در جامعه؛ که توحید در درون

انسان، هواها و حرف‌ها و جلوه‌ها را می‌شکند؛ هواهای دل و حرف‌های خلق و

جلوه‌های دنیا را.

و در جامعه طاغوت‌ها را کنار می‌ریزد

و در هستی خدایان و بت‌ها را.

در این حد، موحد، جز خدا کسی را حاکم نمی‌گیرد. جز وظیفه چیزی او را حرکت نمی‌دهد. هیچ قدرت و ثروت و جلوه‌ای در روح او موجی نمی‌آورد و هیچ دستوری او را از جا نمی‌کند. جز دستور حق و امر الله، از هر زبانی که این دستور برخیزد و از هر راهی که این امر برسد.

و هنگامی که روحی به آزادی رسید و جز امر حق امری نداشت و جز خواست او خواهشی نداشت، این روح به ولایت می‌رسد و به سرپرستی می‌رسد و دستور او و حتی نگاه او در دل‌های موحد عاشق، حرکت می‌آفریند.

و این است که رسول به ولایت رسید و به اولویت رسید؛ که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ .
- احزاب، ۶ .

و این است که علی به ولایت می‌رسد؛ که: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ . این هم پس از آن جمله‌ی استفهامی و اقراری **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ** - کافی، ج ۱، ص ۲۹۴، ح ۳ .

أَنفُسِكُمْ؟ و این است که پیشوایان دیگر به ولایت می‌رسند؛ که به عصمت و آزادی و آگاهی رسیده بودند. **أَنزَلْنَا عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَالطَّهْرَةَ تَطْهِيرًا** . و این - اشاره به آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی احزاب .

معنای ولایت است .

ولایت یعنی تنها علی را حاکم گرفتن و تنها او را دوست داشتن و این ولایت و سرپرستی است که معاویه و احمد حنبل و جرج جرداق و و از آن بهره‌ای ندارند، که حاکم در درون آنها و محرك در وجود آنها امر علی و

دستور علی نیست؛ که هواها و حرفها و جلوهها در آنها حکومت دارند. معاویه گر چه علی را دوست دارد، ولی سلطنت را بیشتر از علی خواهان است و دوستدار آن است.

و احمد حنبل گر چه برای علی شعر میسراید اما حکومت دیگری را به عهده دارد. و جرج جرداق گر چه از علی می نویسد، اما برای علی نمی نویسد؛ که محرکی دیگر دارد و عاطفه‌ای فقط او را به چرخ انداخته است. اما مالک؟

این مالک است که ولایت علی را به عهده دارد و این بار گران را به آسانی می‌کشد. مالک چند سال برای نابودی معاویه رنج کشیده و کوشش کرده است. خویش و فامیل و قبیله‌اش را به خون کشیده، شب‌ها و روزها را بر روی لبه‌ی تیغ و سر نیزه‌ها گذرانده و شمشیر زده و شمشیر زده تا این که لشگر شام را عقب رانده و معاویه را به حرکت وادار کرده و در بیرون از خیمه آماده‌ی فرار نموده، همان چیزی نمانده تا این بت بزرگ بشکند و این طاغوت سرکش بمیرد و یا فراری شود و مالک به هدف نهایی، به پیروزی محبوب دست بیابد و در میان قومش و در میان تمام مردم به بزرگی معرفی شود و بر رقیب خودش، اشعث و بر قبیله‌ی رقیبش، کُنده، پیروز شود.

درست در این هنگام، در این هنگام، علی او را میخواند، علی او را

می‌طلبید. علی می‌گوید که برگرد.

و این از مرگ سخت‌تر و این از مرگ جانکاه‌تر است.

مخالفت یک هوی، مخالفت یک هوس، مخالفت با یک حرف و گذشتن از حرف‌های خلق، مخالفت با یک جلوه از جلوه‌های دنیا ما را می‌شکند، ما را از پای در می‌آورد. ما از راه حق با یک حرف با یک فحش با یک پیشیز باز می‌گردیم و اما مالک؟ و اما مالک؟

او از تمام هواهای چند ساله و تمام حرف‌های تمام مردها و زن‌های عرب و از زمزمه‌ی خفیف زبان‌ها بر سر راه مردان فاتح و از نگاه‌های شایسته‌ی سرداران پیروز و از تمام جلوه‌های دنیا، از این همه می‌گذرد و باز می‌گردد و به علی این سرپرست آگاه ملحق می‌شود. چرا؟ چون در درون مالک، دیگر هواها و غریزه‌ها حرف‌ها و زمزمه‌های زن‌های عرب جلوه‌های پررنگ و برق دنیا حاکم نیست، اینها کوچکتر از این هستند که در روح بزرگ مالک موجی و حرکتی ایجاد کنند.

این بادهای بی‌رمق بیچارتر از این است که در این دریای بزرگ، طوفانی بپا کند: مالک از هواها از حرف‌ها از جلوه‌های دنیا بزرگتر است و عظمت او اسیر این حقارت‌ها نیست. او در سطح غریزه نیست. او انسانی است که در حد وظیفه زندگی می‌کند و زندگی و مرگ او با این معیار می‌خواند، او کوه است از طوفان نمی‌لرزد. او گاه نیست تا با نسیمی از دهنی زیر و رو شود.

او به ولایت رسیده و از نعمت ولایت برخوردار است. نشستن و ایستادن و آمدن و رفتن و دوست داشتن و دشمن داشتن او همه از سمت ولی کنترل می‌شود؛ نه از طرف هواها و حرف‌ها و جلوه‌ها. مالک این را یافته که علی این مرد آزاد از غیر حق و این انسان آگاه حق، بیش از مالک به مالک علاقه دارد و بیش از مالک از مصالح و منافع مالک آگاهی دارد و بیشتر از مالک به منافع او می‌اندیشد و بهتر به منافع او می‌اندیشد؛ پس دیگر جای درنگ نیست و جای سرکشی نیست؛ که سرکشی‌ها حماقت‌های زیان‌آوری بیش نیستند. جای تسلیم است و اطاعت و پیروی و تشیع و دنباله‌روی.

زیر بنای ولایت

و زیر بنا و سرّ آن همه فداکاری و جانبازی شیعه در طول تاریخ همین شناخت و همین یافت برهانی و عینی است.

۱ او می‌داند که ولی بیش از او به او علاقه دارد.

۲ و بیش از او به منافع او آگاهی دارد، لذا امر او را هر چه باشد می‌پذیرد و دستور او را هر چه باشد گردن می‌نهد و حتی به میان آتش می‌نشیند و به استقبال مرگ می‌رود. مگر نه این است که می‌میریم؟ پس بگذار مرگی را انتخاب کنیم که زندگی‌هایی را بارور کند و بهره‌هایی بیاورد. مگر نه این است که ما از کسی چیزی اطاعت می‌کنیم، پس بگذار اطاعت از آگاه دلسوز و مهربان باشد.

شناخت آگاهی و دلسوزی، اطاعت را، تسلیم را بدنبال می‌کشید و مالک می‌دانست که ولی بیش از خود او، او را دوست دارد. علاقه‌ی من به خودم، علاقه‌ی مالک به خودش، یک علاقه غریزی است و علاقه‌ی علی، علاقه‌ای از روی وظیفه است. مالک خودش را برای خودش می‌خواهد و

علی مالک را برای خدا می‌خواهد. و تفاوت علاقه‌ها به همان اندازه است که انگیزه‌ی علاقه‌ها با هم تفاوت دارند.

و آنها می‌دانستند و مالک می‌دانست که ولیّ بیش از او به منافع او آگاهی دارد. آخر دید ما محدود است، خیلی که ببیند بیش از این گذرگاه هستی؛ این محدوده‌ی هفتاد ساله و این فرصت از زمان را نمی‌بیند؛ از قانون‌ها از عوامل حاکم بر تمام هستی آگاهی ندارد و چه بسا که آنچه در این محدوده و در این هفتاد سال مفید باشد در مجموعه‌ی حیات‌ها و زندگانی‌های ما جز ضرر چیزی نداشته باشد.

ضرر یا نفع یک پدیده را به یک روز و دو روز آن کشف نمی‌کنند. چه بسا یک دارو یک غذا یک سیگار که امروز در من شور و حال و خوشی هم بیاورد اما در مجموعه‌ی عمر من به ضرر و زیان بینجامد.

انسان پس از گسترش دانش‌هایش اگر چیزی را بدست بیاورد و چیزی را کشف کند، همانهایی است که تجربه‌اش کرده و با آن روبرو بوده است و چه بسیار عوالمی که هنوز به آن نرسیده‌ایم و تجربه‌اش نکرده‌ایم و چه بسیار مراحلی که هنوز از آن بی‌خبریم و غافلیم.

و بخاطر این محدودیت در دید و این وسعت در دیدگاه هستی است که انسان، به سویی خدا می‌شتابد و از او می‌پرسد و از او می‌پذیرد. او که به تمام هستی آگاه است؛ از تمام نفع‌ها و ضررها و از تمام اثرها؛ اثر یک غذا بر تمام سلول‌ها، آن هم نه در یک سال و دو سال و هفتاد سال و در این محدوده‌ی هستی و در این عالم؛ که در تمام طول راه، تا بینهایت.

انسان هنگامی که تمام راه را رفت، آنگاه می‌یابد که اثر

يك نگاه، اثر يك خيال، اثر يك تصميم، بر تمام هستي و بر تمام عوالم تا چه اندازه بوده است و آنگاه مي‌يابد كه چقدر بر اثر بي توجهي و سرکشي ضرر کرده و زيان ديده است و آن روز بانگ برمي‌دارد و ناله مي‌کند كه: **يَا حَسْرَتَا عَلَي مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاحِرِينَ.**

- زمر، ۵۶.

اما امروز خيلي هم كه دوربين به دست بگيرد و از وسايل علميش كمك بستاند بيش از اين محوطه، بيش از اين عالم را نمي‌بيند و نمي‌يابد و تجربه نمي‌کند. از اين رو از آنچه از عوالم بعد مي‌گذرد و از آنچه يك نگاه و يك لبخند و يك غذا و يك مشروب بدنبال مي‌آورد نه در اين محدوده بلکه در آن وسعت و در آن مرحله بيگانه است.

اين پياداست كه ناچار با وحی آشنا مي‌شود و از خدا مدد مي‌گيرد. و خدا روح‌هايي را از پليدي جدا کرده و به عصمت رسانده و اول‌هايي را با نور و با فرقان، همراه نموده و او براي آنها از تمام هستي حكايت کرده - **يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ**، حديد، ۲۸. كافي ج

۱، باب الحجه، ح ۳.

- **يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا**، انفال، ۲۹.

و بر طبق قانون‌هايي كه بر تمام هستي، در تمام راه انسان حاكم هستند، قانون‌هايي گذاشته و دستورهايي داده و به آنها سپرده است. و مالك كه اين همه راه يافته، سرسپردهي روح معصوم آگاه مهربان مي‌شود و ولايت او را به عهده مي‌گيرد. و اين ولايت و سرسپردگي است كه بر اساس اين همه شناخت و برهان و منطق استوار است. و اين ولايت است كه ادامه‌ي توحيد است و اين ولايت است كه آن همه فداكاري و از خود گذشتگي و تسليم را به دنبال مي‌آورد. و بر اساس اين ولايت است كه مالك طرز

غدیر

خوابیدن و بیدار شدن و خوردن و آشامیدن و رفتن و آمدن و نگاه کردن و نشستن و ایستادن و مسافرت کردن و معاشرت کردن و و تمام رفتار و گفتار و پندار خود را از ولی می‌پرسد و از او می‌گیرد. و همان طور که من وقتی می‌پایم که فلان مکانیک آگاهی و دلسوزی دارد، تمام اجزاء ماشین را تحت اختیار او می‌گذارم و تمام مسایل را از او می‌پرسم و از او می‌گیرم.

آنها که ولایت را قبول کردند، آنهايي هستند که یافتند ماشین پیچیده‌ی وجود آنها را امام و ولی بهتر از خود آنها رهبری می‌کند و در این راه شلوغ هستی که اعمال و افکار انسان غوغایی بپا کرده، او بهتر انسان را به مقصد می‌رساند و نجات می‌دهد.

و توضیح این ولایت و سرسپردگی در همین آگاهی نهفته است. وجود ما، جسم ما، جان ما، برای خداست و از اوست. هر کس که اینها را بهتر به کار بگیرد، در اینها حق تصرف دارد. و همین است که رسول خدا و پیشوایان اولویت دارند. به تصرف در هستی ما، سزاوارتر از ما هستند. و همین است که پدر بر فرزند و بر اموال فرزند ولایت دارد و حق تصرف دارد.

و در این هنگام و پس از آن همه توضیح می‌توانم بگویم که چرا ولایت بزرگترین نعمت هاست و بالاترین نعمت هاست و به تعبیر قرآن متمم نعمت هاست؛ چون این مقام ولایت است که تمام نعمت‌ها را به کار - *لَكُمْ الْإِسْلَامُ دِينًا . مائده، ۳.* - *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ*

می‌گیرد و به جریان می‌اندازد و این مقام ولایت است که تمام استعدادها را شکفته می‌کند و بارور می‌نماید، درست مثل اینکه من يك کارخانه‌ی

بزرگ وسیع را دارا باشم اما از طرز کار و طرز بهربرداری از آن بی‌خبر باشم. این کارخانه که می‌تواند در روز، بی‌نهایت به من سود برساند، بر اثر نبود آگاهی و جهالت من، یک بار سنگین می‌شود که به مرور زمان مرا از پای در می‌آورد و خودش هم می‌پوسد و هدر می‌شود. یک مهندس آگاه و مهربان متمم این کارخانه‌ی وسیع و عظیم است. بدون او این همه نعمت، این همه استعداد، راکد می‌ماند و حتی به هدر می‌رود و ضایع می‌گردد. ولایت او و سرپرستی اوست که نعمت‌های نهفته و سودهای پیچیده در کارخانه را آشکار می‌کند و به جریان می‌اندازد. و این ولایت متمم آن همه سرمایه و آن همه نعمت است.

و این مقام ولایت است که از دل آن عرب‌های خون‌ریز تهدیست، از دل آن مردان محدود گرفتار، روح‌هایی را بیرون کشید که تمام هستی را در یک گام طی کردند و حتی به بهشت قناعت نورزیدند.

این مقام ولایت است که از ابوذر که برای هیچ زنده بود و برای هیچ می‌مرد، ابوذری بیرون کشید که برای حق زنده بود و برای او می‌مرد و حتی تنها می‌مرد.

و این مقام ولایت است که از بلال، بلالی که تا دیروز افتخارش به اربابش بود، بلالی آفرید که روی اربابش می‌ایستاد و او را پست و حقیر و محدود می‌دید و به راهنماییش همت بسته بود و برای مبارزه‌اش آماده گشته بود.

و این مقام ولایت است که از سلمان، این کویر تشنه و این مسافر پایدار، دریایی ساخت، دریایی از عظمت و آگاهی و عشق.

و این مقام ولایت است که استعدادهاي بشر را بیرون ریخت و خلق کریمه و استعدادهاي خوب او را شکوفا کرد و از بشر، انسان بیرون کشید - بعثت لاتمم مکارم الاخلاق . بحار، ج ۶۷، ص ۳۷۲ .

و او را از ظلمات نفس، از ظلمت خلق دنیا، از هواها و حرفها و جلوههاي پوچ، به سوي نور هستي هدایت کرد . انساني که دیگر در سطح - الله ولى الذين آمنوا يُخرجهم من الظلمات الى النور . بقره، ۲۵۷ . الله نور السموات و الارض . نور، ۳۵ .
غریزه و حرفها و محدودها زندگی نمی‌کرد و با این معیارهاي کم و کوتاه اندازه نمی‌گرفت .

و انسان یعنی همین، یعنی در سطح وظیفه زندگی کردن، چون این حیوان است که تمام مسابلیش با غرائزش حل و فصل می‌شود، حتی امنیت و رفاه و نظم و عدالت را با غریزه تأمین می‌کند .

آن نظم و رفاه و عدالتی که در کنده حاکم است هنوز در جامعه‌ي انسانی در شکل‌هاي مختلف کمونیستی و سرمایه‌داریش، حکومت نکرده و نمی‌کند، مگر هنگامی که بشر از اسارت‌ها از ظلمات از هواها و حرفها و جلوهها آزاد شود و به عظمتی دست یابد که این حقارت‌ها او را در خود نگیرند . و مگر هنگامی که بشر انسان شود .

و در این حد، عدالت که هیچ، حتی انفاق و ایثار هم، رخ می‌نماید و آشکار می‌شود .
و این است که، آنهایی که بیشتر از رفاه و بالاتر از عدالت و آزادی را می‌خواهند، باید به غدیر رو بیاورند و از این جام سیراب شوند .

ضرورت ولایت

هر جامعه همانند يك اندام، به مغز، به قلب، به خون تار نیازمند - یا تار الله و این تاره. زیارت عاشورا. قاموس الغه: التار، الدم و الطلب به.

است. مغزی که تمام راه را بیابد و قلبی که از عشق سرشار باشد و خونی که خون خدا باشد و پاک از هر گونه اعتیاد و خالی از هر گونه مرض و آزاد از هر گونه جرثومه‌ی فساد.

و انسان محتاج نمونه و رهبر و حجتی است که امین باشد و به او - السلام عليك يا امين الله في أرضه و حُجَّتُهُ عَلَي عِبَادِهِ. مفاتیح، زیارت امین الله.

خیانت نکند و نور باشد و راه او را روشن کند.

- السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض. زیارت حضرت رضا ۷.

انسان به روشن‌فکری و روشن‌دلی، به عشق و شناخت، به حجت، به نور، به امین، نیازمند است. و ولایت، عهددار این نیازهای عمیق و عظیم انسان است، آن هم انسانی که می‌داند، نیازش بالاتر از رفاه و بالاتر از

حریت و آزادی و بیشتر از عدالت است. هنگامی که انسان خود را بیشتر از یک دهان نمی‌بیند که با یک مشت روده گره خورده و به آلت تناسلیش ختم می‌شود. این دهان دراز، دیگر نه دین می‌خواهد و نه امام و نه رهبری و ولایت؛ که غریزه برای این و بالاتر از اینها کافی است. اما انسانی که می‌خواهد انسان باشد و جامعه‌ای انسانی تشکیل دهد، نه یک دامپروری بزرگ و یک کندوی عادل، این انسان ضرورت این شناخت و عشق و این مغز و قلب و خون و این حجت و نور و امام و امین را می‌یابد و به سوی او می‌شتابد و او را بر خوشتن مقدم می‌دارد؛ که او از او به او آگاتر و مهربان‌تر و نزدیک‌تر است.

هدف ولایت

این رهبري و سرپرستی بالاتر از امنیت و پاسداری و بالاتر از رفاه و پرستاری، هدف دارد.

این رهبري در زمینه‌ي آزادی و با هدف آموزگاری و شکوفا کردن - علي میکرب‌ها را بر نمی‌دارد که مزاج‌ها را واکسینه می‌کند تا خود با میکرب‌ها درگیر شوند. و این رهبري سنگین‌ترین رهبري هاست. علي می‌گفت: توده‌ها هنگامی که شب ستم را پشت سر می‌گذاشتند در صبح آزادی باز از ستم رهبر می‌هراسیدند، اما من هنگامی که به صبح حکومت رسیدم باز از ستم توده‌ام وحشت دارم. لَقَدْ أَصْبَحْتُ الْأُمَّمَ تَخَافُ ظِلْمَ رِعَاتِهَا وَ أَصْبَحْتُ أَخَافُ ظِلْمَ رَعِيَّتِي. نهج البلاغه‌ي صبحي صالح، خ ۹۷.

استعدادهاي انسان و با هدف تشکیل جامعه انسانی بر اساس قسط همراه است که علي می‌گفت: لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا اِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ.

- نهج البلاغه‌ي صبحي صالح، خ ۱۳۶.

هدف من و شما یکی نیست. من شما را نه برای خودم و نه برای

خودتان، که برای حق می‌خواهم، در حالی که شما مرا به خاطر خویشتن و منافع خود خواستارید. شما می‌بینید من مثل عثمان نیستم که شما را بچاپم، به این خاطر به من روی آوردید، اما من شما را نه برای خودم می‌خواهم و نه برای رفاه خودتان، که برای حق می‌خواهم.

این کافی نیست که انسان‌های مرفهی بسازیم، بلکه باید برای آنها جهتی و راهی را در نظر بگیریم که آنها پس از رفاه و تکامل استعدادها در آن راه بیفتند و آن جهت را انتخاب کنند.

۵

گام‌های رسول

رسول برای این رهبري و این ولایت با آن ضرورت و با این هدف گام‌های بلندی برداشت و تا امروز راه ما را روشن نمود.

الف نص

او از روزهای اول دعوت تا واپسین لحظه‌های حیات، همیشه علی را نشان می‌داد و سفارش می‌کرد که بر او جلو نیفتید که گمراه می‌شوید و از او کنار نکشید که از دست می‌روید.

احادیث غدیر و ثقلین و منزلت و و در کتاب‌ها جمعند.

اما بعدها دیگران به خاطر اینکه کفر صحابه و ارتداد آنها پیش نیاید نصوص را رد کردند و یا تأویل نمودند و در نتیجه به آنچه در نوشته‌های خود جمع کرده بودند بی‌اعتنا ماندند و حتی چشم عقل خویش را بستند.

غدیر

و هدف حکومتی اسلام را نادیده گرفتند و حکومت اسلامی را تا حد استعمار و چپاولگری و فتوحات و غنایم پایین آوردند و عاقبت گرفتار بدعت و اشرافیت و تبعیض و درگیری و تجزیه نمودند.

از هنگامی که اسلام از مسیر ولایت بیرون آمد، از همان هنگام غروب کرده بود، گر چه واپسین شعاع‌های طلایی آن تا هزار و سیصد سال بعد ادامه داشت. اما این شعاع‌ها دیگر حرارت و زایش و نوری نداشت، سرد و تاریک و غمرنگ بود. از مرگ، از غروب خیر می‌داد.

ب زمینه سازی

رسول که سرسختی دنیاطلب‌ها و سلطنت خواهان را می‌دید برای اینکه مدینه برای علی خالی بماند و زمینه برای او فراهم شود، تمامی آنها را تحت سرپرستی جوانی هجده ساله روانه‌ی سرزمین‌های دور کرد و بر هر کس که تخلف کند نفرین فرستاد، اما آنها که هدف را فهمیده بودند، به بهانه‌ی این که چگونه محمد را رها کنیم و چگونه او را در بستر مرگ بگذاریم و خبرش را از کاروان‌ها بگیریم، از مدینه نرفتند و ماندند و نفرین رسول را بر خود خریدند و جامعه‌ی اسلامی را به بن بست کشاندند و کردند آنچه کردند.

ج نوشته و کتاب

در نتیجه، رسول به خاطر این که کار را يك سره کند و ابهامی باقی نگذارد، در آخرین لحظه که همه جمع شده بودند، قلم و کتفی را طلب کرد تا آنها گمراه نشوند، اما آنها به قرآن قناعت کردند و با رسول مخالفت نمودند. رسول که پافشاری آنها و مخالفتشان را دید، دیگر جهتی برای نوشتن نداشت. کسانی که روبروی رسول گفته‌ی او را نمی‌پذیرند، پس از مرگ با این نوشته‌ها چه خواهند کرد؟

د نشانه‌ها و علامت‌ها

رسول که تنهایی خویش و تنهایی علی و تنهایی و بی‌پناهی مردم تبلیغات زده و اقلیت محکوم را می‌دید، نمی‌توانست آنها را رها کند و آنها را به خود واگذارد. این دریای مهر و محبت و این برج پاسداری و آگاهی و این دیدبان بیگانه از خواب و این رهبر زنده، حتی با مرگ، هیچگاه اینها را، این توده‌ی تنها را در کنار آواز مگرها و در دست گرگ‌ها رها نمی‌کند، اینها هر چند از نوشتن و کتابت او جلوگیری کنند، از نشانه‌ها و علامت‌هایش نمی‌توانند جلوگیری باشند. و این است که رسول آگاه و بیدار، علی را در تمام دوره‌ها یاری

می‌دهد و توده‌ی بی‌پناه را با علامت‌ها به خویش، به علی و به حق، می‌خواند و از دیگران می‌ماند.

این علامت‌ها، انسان‌های گویا، فاطمه، ابوذر، عمار و همراهی قرآن روشن‌گر است.

فاطمه، در دوره‌ی ابوبکر و عمر،

ابوذر، در زمان عثمان،

عمار، در برابر معاویه،

و همراهی قرآن تا امروز.

رسول بارها گفته بود فاطمه از من است و کسانی که او را به خشم بیاورند مرا و خداوند را به خشم آورده‌اند.

- کسانی روایت‌هایی ساختند که، رسول این جمله را در هنگامی گفته که علی، فاطمه را به خشم آورده بود و فکر ازدواج داشت. دشمن آرام نمی‌گیرد.

و فاطمه بر آنها خشمناک بود و حتی گویی او گواه این خشم است.

و رسول گفته بود، آسمان بر راست‌گوتر از ابوذر سایه نینداخته است.

و این زبان قاطع و صادق رویاروی عثمان بود.

و رسول گفته بود که عمار را، گروه ستمگر می‌کشند.

و عمار در کنار علی بود و شمشیرش بر گلوئی معاویه.

- معاویه با مرگ عمار بدست و پا افتاد و حیل‌ها زد که عمار را علی کشته، چون او را به میدان آورده است. در اینجا بود که شاعران علی جواب‌ها دادند که اگر این باشد پس قاتل شهیدان جنگ‌های بدر و احد محمد است، نه دشمنان محمد. کشته‌ی حمزه اوست، نه وحشی مهدور.

و رسول گفته بود که جانشینان من دوازده نفرند و گفته بود: من دو چیز را در میان شما می‌گذارم که مانع کمراهی و چراغ راه شما هستند. این دو، از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض بر من وارد شوند.

و امروز جز شیعه با این گفته همراه نیست؛ که دیگران امروزها در کنار این همه تجزیه و همراه این همه حاکم، خلیفه و حاکم و اولی الامر می‌دارند.

آنها قرآن و خلیفه را از هم جدا کردند، در حالی که رسول به همراهی آنها شهادت داده بود. همانطور که با زبان گویایش از یوم الانذار... و یا دست بلندش در غدیر... و با تقاضای قلم، در واپسین لحظه‌های زندگی و با فاطمه و ابوذر و عمار در دامن تاریخ، این رهبری، این ولایت، این سرپرستی را، گواهی داده بود و راه علی را به نور بسته بود.

درود بر آنها که الله سرپرست و رسول چراغ و علی جلودارشان است.
درود بر آنها که چنین راهی را، با سر رفته‌اند.